



دکتر محمد جواد رضائی

پژوهشگر مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام

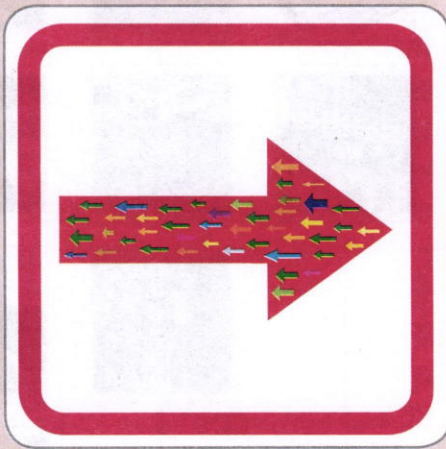
دانش‌آموخته دکتری رشته علوم اقتصادی دانشگاه امام صادق علیه السلام

۱. نظام مسائل

فرض کنید شما یا تیم تحقیقاتی‌تان از ابتدای سال ۱۳۹۸ تا مدت نامحدودی، مسئولیت تنظیم و حکمرانی امور اقتصادی و اجتماعی کشور را در اختیار خواهید گرفت. هم‌اکنون چه می‌کنید؟ طبیعی‌ترین عکس‌العمل به چنین موقعیتی، تلاش حداکثری برای آن چیزی است که اصطلاحاً «درک وضع موجود» خوانده می‌شود؛ برای این کار نیز احتمالاً مجموعه پدیده‌هایی که بحران یا مسئله خوانده می‌شود را فهرست خواهید کرد. در این گام، به‌عنوان ابتدایی‌ترین مرحله، چندان مهم نیست پدیده‌هایی که قرار است در فهرست مزبور درج شود برآمده از احساس مردم باشد یا نظر افراد حاضر در تیم‌تان و یا مطالبی که دمام در رسانه‌ها مطرح می‌شود، بلکه هدف تجمیع حداکثری مسائل است. حال فرض کنید چنین فهرستی تهیه شده است؛ فهرست بلندبالایی از مسائل که «نرخ بالای بیکاری» و «ورشکستگی بانک‌ها» تا «خشک شدن دریاچه ارومیه» و «گرایش فقرا به فروش کلیه خود» را در بردارد. احتمالاً گام بعدی ارائه نوعی اولویت‌بندی میان این مسائل است؛ اینکه کدام مسئله مهم‌ترین مسئله کنونی کشور است، و اینکه چه اولیوی، هرچند تسامحی، میان این پدیده‌ها قائل می‌شوید.

طبیعتاً حین کاوش در میان مسائل، در پی دسته‌بندی و منظم کردن هم خواهید رفت. در این مرحله، می‌توان رئوس مطالب را کاهش داد؛ برخی مسائل را به‌عنوان زیرمسئله‌های مسئله‌ای کلان‌تر در نظر می‌گیرید؛ به‌عنوان مثال، دو مسئله «عدم شفافیت در اعطای تسهیلات تکلیفی» [۱] و «سهم بالای بهره‌مندی

توپ «تدابیر» در زمین «قواعد»



مهندسی صفر تا صد همزمان قواعد و تدابیر برای تحقق اهدافی خاص ممکن نیست



کارمندان نظام بانکی از تسهیلات قرض الحسنه در مقایسه با سایر متقاضیان را ذیل عنوان کلی «ناعادلانه بودن بهره‌مندی مردم از تسهیلات بانکی» دسته‌بندی می‌کنید. همچنین بسته به شدت اعتراضات و نارضایتی از وضع موجود، برخی مسائل را واجد اولویت و برخی را فعلاً غیرمهم تلقی کرده و حذف کنید. به عنوان مثال ممکن است با تأمل بیشتر خودتان و به هر دلیلی، «عدم اجرای تعهد دولت نسبت به نوسازی تاکسی‌های فرسوده» را اساساً به عنوان یک مسئله تلقی نکنید.

۲. تضاد تدبیرها و مسئله‌ای جدید

یکی از مشکلات مهمی که در این بین رخ می‌نماید، ارائه اولویت‌بندی و نیز دسته‌بندی مسائل باقیمانده است؛ چطور می‌توان مسئله‌ای چون «ترخ بیکاری دو رقمی» را به نحوی با دیگر مسائلی که به نظر ما مرتبط است، پیوند داد؟ راجع به تأثیر مسئله «تحریم اقتصادی» بر مسائلی چون «ارزش افزوده پایین بخش کشاورزی»، «تخصیصی نبودن آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و دانشگاهی» و «کمبود عرضه برق» چه نظری می‌توان داشت؟

نخستین پاسخ آن است که با توجه به مجموعه مطالعات صورت گرفته و نیز سفارش پژوهش‌های جدید به محققان، می‌توان نقشه‌ای از پویایی‌های ارتباط میان این مسائل را ترسیم کرد. یعنی تلاش می‌کنید در پی تصویری کلان و به هم مرتبط از تأثیر و تأثرات میان این پدیده‌ها و متغیرها بروید؛ اما حل این معضله به این سادگی میسر نیست.

هنوز سؤال اساسی آن است که مبتنی بر چه چارچوبی روابط میان پدیده‌ها یا متغیرهای مورد بررسی را

بازآفرینی کنیم؛ به عنوان مثال برای درک اهمیت اتخاذ یک چارچوب تحلیلی، فرض کنید یکی از مسائل مهم پیش‌روی شما مربوط به نظام درمانی کشور و علی‌الخصوص بُعد تنظیم‌گری آن و اثراتی که این نهاد بر رفاه مردم دارد، باشد. حال می‌خواهید میان این مجموعه مسائل نوعی پیوند ارگانیک برقرار کنید تا عملاً با تصویری واضح از مجموعه مسائل و روابط میان آن‌ها روبرو شوید. می‌بینید که به این سادگی نمی‌توان این مجموعه مسائل را کنار یکدیگر قرار داد. مجموعه مسائل خرد و کلان این حوزه طبق رویکردهای متفاوت و پیش‌فرض‌های مختلف قابل چینش هستند؛ حتی در برخی موارد، پذیرش یک رویکرد، مسئله بودن یک پدیده را منحل می‌کند.

برای درک بهتر این دشواری، دو رویکرد زیر در حوزه ابعاد آموزشی و درمانی نظام سلامت را در نظر بگیرید [۲]:

۱. مبتنی بر رویکرد نخست، عدالت ایجاب می‌کند که هر فرد در کشور از فرصت مساوی برای رشد استعدادها و توانایی‌های خویش بهره‌برد؛ لازمه آن نیز تأمین دستیابی مساوی افراد به امکانات پزشکی و آموزشی است. نهایتاً، پذیرش این رویکرد براندازی مدارس پزشکی خصوصی و طبابت خصوصی را ایجاب می‌کند؛ چراکه عدالت مستلزم تأمین این‌گونه خدمات توسط دولت از طریق مالیات و عدم استفاده ناعادلانه از چنین خدماتی است. اساساً مقوله درمان و نیز آموزش پزشکی از نوع کالاهای خصوصی نیستند که به تناسب قدرت اقتصادی افراد، بتوان زمینه بهره‌مندی از آن فراهم نمود.

۲. بر پایه رویکرد دوم هر فرد حق دارد صرفاً به الزاماتی گردن نهد که خودش بدان تمایل دارد. بنابراین پزشکان

تحلیل مسائل و ارائه تدابیر مورد نیاز برای حل مسائل، تابعی از رویکرد مورد انتخاب ما برای مشاهده مسائل و تفسیر پدیده‌هاست.

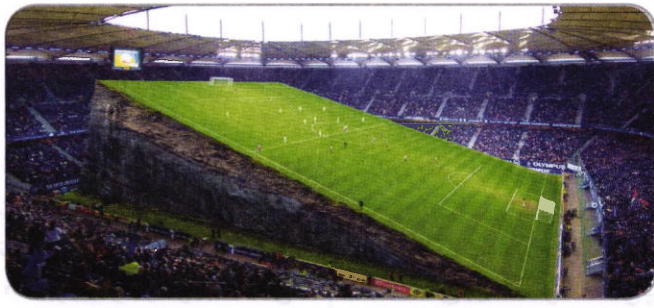
بروز مشکل فوق، یعنی «چگونگی انتخاب از میان رویکردهای مختلف»، می‌تواند ما را در بن‌بستی تحلیلی گرفتار کند؛ مخصوصاً آنکه مجموعه مسائل و بحران‌های پیش‌روی ما به نسبت زیاد باشد؛ در این صورت تسامحاً می‌توانیم بگوییم با درجه آزادی بسیار بالایی برای تعیین تدابیر و نیز شیوه کنار هم قراردادن مجموعه تدابیر مواجهیم؛ طبیعی است که در این شرایط برای شما عملاً امکان پیش‌بینی نسبت به اثربخش بودن تدابیر و حل شدن مسائل وجود ندارد، چراکه با مجموعه‌های متفاوت و شاید متضاد از رویکردها و تحلیل‌ها روبرو باشید. تفاوت ایده‌ها و گفتمان‌های اصلاحی نیز به تفاوت مواجهه آن‌ها با این دشواری برمی‌گردد؛ اینکه «چه تلقی از پویایی‌هایی موجود میان مسائل و پدیده‌ها دارند؟» و بالتبع «چه تدابیری و با چه نظم و اولویتی را پیشنهاد می‌دهند؟»

۳. شروعی دوباره و منطقی جدید

دانستیم که تحلیل مسائل و ارائه تدابیر مورد نیاز برای حل مسائل، تابعی از رویکرد مورد انتخاب ما برای مشاهده مسائل و تفسیر پدیده‌هاست؛ اما هنوز این پرسش برایمان باقی است که حین‌گزینش رویکردهای مختلف برای مشاهده جهان، باید کدام رویکرد را برگزید؟ و پس از انتخاب رویکرد مزبور چگونه از دستیابی به هدف که همان حل یا تخفیف مسائل است، اطمینان حاصل نمود؟ آیا «عالمان اقتصادی»،

باید آزاد باشند آن‌طور که می‌خواهند طبابت کرده و بیماران نیز آزاد باشند که از میان ایشان دست به‌گزینش زنند. کما اینکه در گذشته همین سرزمین و در دوران تمدن اسلامی، با چنین وضعیتی مواجه بوده‌ایم. همچنین در مورد آموزش علوم پزشکی نیز چنین قاعده‌ای مطلوب است. بدین ترتیب، نه تنها آزادی مستلزم وجود طبابت خصوصی و آموزش خصوصی آن است بلکه ایجاب می‌کند محدودیت‌های شغلی چون لزوم دریافت مجوز و رعایت قوانین ابلاغی توسط دانشگاه‌های علوم پزشکی و نهادهایی چون نظام پزشکی از بین برود.

آشکار است که پذیرش هریک از رویکردهای فوق، می‌تواند تغییر شگرفی در فهرست تنظیم‌شده توسط شما ایجاد کند؛ مبتنی بر رویکرد نخست، «دسترسی محدود دانش‌آموزان ساکن در نواحی دورافتاده به امکانات آموزش عالی برای تحصیل» یک مسئله تلقی می‌شود و البته وجود نهادی چون نظام پزشکی برای پایش توزیع منصفانه خدمات نیز لازم به نظر می‌رسد. مبتنی بر رویکرد دوم به دلیل نبود نهادی چون نظام پزشکی، انواع رفتارهای رانت‌جویانه قابل‌تصور در چنین نهادی وجود نداشته و البته امکان بروز «عدم توازن در بهره‌مندی آحاد جامعه از خدمات درمانی» نه به عنوان یک مسئله - با تلقی متعارف که قرار است توسط شما حل شود - بلکه به عنوان یکی از پیامدهای چنین ساختاری، وجود دارد.



ممکن است اساساً چنین قواعد حاکم بر بازیگران اقتصادی و اجتماعی به نوعی باشد که حتی با صرف تدبیرهای هوشمندانه و تلاش فراوان این بازیگران، دسترسی به هدف مطلوب امکان‌پذیر نباشد.

برای مثال فرض کنید در یک مسابقه فوتبال، زمین بازی صاف نبوده بلکه کل زمین به سمت دروازه یکی از تیم‌ها شیب داشته باشد؛ به نحوی که بارها کردن توپ در وسط زمین، به طور طبیعی توپ به سمت دروازه آن تیم حرکت می‌کند. وجود این شرایط، علیرغم تلاش بازیکنان آن تیم، نقش مهمی در تعیین نتیجه بازی خواهد داشت. همچنین اگر فرض کنید ابعاد زمین بسیار بزرگ‌تر از یک زمین معمولی باشد، طبیعتاً افراد یا تیم‌هایی موفق خواهند بود که نه لزوماً در مهارت‌های مربوط به کنترل توپ بلکه در دوی استقامت مستعد هستند. یا حتی اگر فرض کنیم ارتفاع دروازه یک تیم دو برابر ارتفاع دروازه تیم دیگر باشد. این قواعد و ساختارها، تعیین‌کننده عرصه کنش بازیکنان بوده و حتی در مواردی می‌تواند به طور اجمالی نتیجه کلی بازی را پیش از انجام بازی مشخص کند.

راهکار پیشنهادی برای سیاست‌گذاری اقتصادی نیز به همین تفکیک دو لایه‌ای در سیاست‌گذاری یا طراحی سازوکارهای اقتصادی برمی‌گردد؛ مهندسی صرفاً صد هم‌زمان قواعد و تدابیر و چنین اصطلاحاً هوشمندانه آن‌ها در کنار یکدیگر برای تحقق اهدافی خاص ممکن نیست. در مقابل، باید ابتدا به قواعدی

«مصلحان اجتماعی» یا «افراد مجرب در عرصه اجرا» واجد ابزاری هستند که راه‌کاری مشخص برای رفع این دشواری‌ها ارائه کند؟ آیا اساساً می‌توان به بازطراحی و مهندسی ساختارها با توجه به مجموعه مسائل و تدابیری که برایمان آشکار است، پرداخت؟

هرچند بررسی پرسش فوق بسیار لازم است اما در اینجا بدون پرداختن به آن، پاسخی اجمالی به آن و یک پیشنهاد مطرح می‌شود. اساساً فرایند ارائه راهکار و تنظیم سازوکارهای اقتصادی نمی‌تواند صرفاً از مشاهده مسائل و فهرست نمودن بحران‌ها آغاز گردد. به دلایل متعددی از جمله «پیچیدگی پدیده‌های اقتصادی» و «عدم اطلاع ما از مجموعه عوامل مؤثر بر این پدیده‌ها» باید منطبق بر منطقی دیگر به اصلاح و حل مسائل بپردازیم. برای تصریح پیشنهاد مربوطه باید اشاره‌ای به مقوله «تدابیر» در مقابل «قاعده» صورت گیرد.

۱-۳. «تدابیر» در مقابل «قواعد»

عملکرد بازیگران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معمولاً بر حسب مجموعه تدبیرها و نتایج حاصله از آن تدبیرها سنجیده می‌شود. این بازیگران هنگامی به عنوان بازیگرانی مطلوب شناخته می‌شوند که با توجه به مجموعه امکانات و تدبیرهایشان به اهداف مورد نظر دست یابند. معمولاً در چنین شیوه‌هایی از ارزیابی، نکته بسیار مهمی مورد غفلت واقع می‌شود و آن چارچوب‌ها و قیود حاکم بر عمل این بازیگران است.



بایسته و مطلوب متکی بود و در آن چارچوب به ارائه تدابیر همت گماشت. به دیگر بیان بنا به وجود مشکلاتی که برشمردیم، ما ناگزیر از ایجاد نوعی تمایز- هر چند غیردقیق - میان «تدابیر روزمره» و «قواعد اساسی» هستیم. قواعد اساسی ناظر به تنظیماتی است که به هر دلیلی، اعمال آن‌ها را می‌پذیریم و مجموعه تدابیر سیاست‌گذاران نیز ذیل این قواعد روی می‌دهد.

با ذکر یک مثال، منظور این نوشتار به نحوی شفاف‌تر ارائه خواهد شد. فرض کنید با مجموعه مسائلی مربوط به «خرید و فروش کلیه»، «گرایش فقرا به فروش کلیه خویش» و «طولانی بودن زمان انتظار برای دریافت کلیه توسط نیازمندان به پیوند» مواجهیم. معمولاً یک اقتصاددان به‌طور پیش‌فرض، راه‌حلی که برای این مجموعه مسائل ارائه می‌کند، گسترش بستر عرضه و تقاضای کلیه در فضای بازاری است. از نظری باید اجازه دهیم که هر کس تمایل به فروش کلیه داشت، به‌راحتی به این کار اقدام ورزیده و به‌واسطه پیدایش قیمت در این بازار آزاد، افرادی که توانایی پرداخت برای خرید کلیه دارند نیز به هدف خود می‌رسند. با طی شدن همین مسیر است که برخی اقتصاددانان اعلام می‌دارند با استفاده از انگیزه‌های پولی و با هدف کاهش شکاف میان عرضه و تقاضا، می‌توان کمبود عرضه کلیه را به‌طور کامل رفع نمود. [۳] بدیهی است که اتخاذ چنین راه‌کاری، عملاً پدیده «گرایش فقرا به فروش کلیه خویش» یک مسئله تلقی نمی‌شود، چراکه قاعده اساسی پذیرفته شده در این فضای تحلیلی، «مجاز بودن مبادله پولی کلیه» است.

حال فرض بگیریم که اقتصاددانی دیگر به هر دلیلی - از جمله درک اخلاقی خود یا مبنای حقوقی مورد پذیرشش - در صحت قاعده اساسی پیش‌گفته تردید

نماید؛ یعنی از نظری و فارغ از معیارهایی چون کارایی اقتصادی، اساساً نمی‌توان قاعده «مجاز بودن مبادله پولی کلیه» را پذیرفت. در این صورت چنین اقتصاددانی باید مجموعه مسائل پیش‌گفته در حوزه «خرید و فروش کلیه» را به نحوی مورد تحلیل قرار داده و به ارائه راهکار بپردازد که سازگار با قاعده اساسی دیگری باشد. اگر این اقتصاددان «ممنوعیت مبادله پولی کلیه» را به‌عنوان یک قاعده اساسی بپذیرد و پس از آن به ارائه تدابیری برای مواجهه با مسائل پیش‌گفته بپردازد، طبیعی است که رویکرد وی و نیز راه‌کارهای پیشنهادی‌اش متفاوت با اقتصاددانان دسته نخست باشد. جالب آنکه چنین موضوعی در واقعیت نیز روی داده و برخی از اقتصاددانان با تغییر قاعده اساسی حاکم بر حل مسئله، پیشنهادی را ارائه کرده‌اند که بدون ایجاد بازار به معنای متعارف و بدون ردوبدل شدن پول، نیازمندان به پیوند کلیه به هدف خود رسیده و البته تا حد قابل توجهی مسئله «گرایش فقرا به فروش کلیه خویش» نیز تخفیف یافته یا حل شود. [۴]

دلالت مهم پذیرش چنین تفکیکی، توجه به قواعدی است که انواع سازمان‌ها، وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها و کارگزاران ذیل آن قواعد به تدبیر امور روزمره می‌پردازند. اساساً وظیفه عالمان علوم اجتماعی در فرایند تحلیل و اصلاح وضع موجود، توجه به قیود و قواعدی است که حاکم بر سیاست‌گذاری‌های متعارف و تدبیرهای روزمره افراد و نهادهاست. گاهی اوقات عدم التفات به این قواعد اساسی و تلاش برای انواع مهندسی‌ها در سطوح پایین‌تر تعاملات اقتصادی و اجتماعی، موجب ناکام بودن حرکت‌های اصلاحی خواهد شد.



منطقاً مواجهه عالم علوم اجتماعی، از جمله یک اقتصاددان، پس از بررسی مسائل از این منظر، به دو شکل خواهد بود؛ یا مجموعه

قواعد اساسی موجود در عرصه مورد تحلیل را می پذیرد و سعی می کند در سطوح تدبیر سیاست های روزمره به ارائه پیشنهاد های کارا پردازد؛ یا اینکه پس از التفات به قواعد اساسی حاکم بر عرصه مورد نظر، به ضرورت وجود آن قواعد و چارچوب ها، به دیده تردید می نگرد.

۲-۳. کدام قاعده؟

در اینجا با پرسشی دیگر مواجه خواهیم شد. «قواعد بایسته و مطلوب چیست؟»، «از کجا بدانیم باید به قاعده ای در عرصه سیاست گذاری اقتصادی تن بدهیم؟»، «از بین دو قاعده «ممنوعیت ایجاد کسری بودجه در قوانین بودجه سالانه» و «مجاز بودن ایجاد کسری بودجه در بودجه سالانه» کدام را انتخاب کنیم؟ از بین دو قاعده «ممنوعیت بانکداری خصوصی» و «مجاز بودن بانکداری خصوصی» چطور؟ از بین سه قاعده «تسهیم مساوی درآمدهای نفتی میان همه افراد جامعه»، «اختصاص درآمدهای نفتی بر حسب دهک های درآمدی میان افراد جامعه» یا «اختصاص درآمدهای نفتی به نسل های آتی» چطور؟

پیشنهاد آن است که تنظیم قواعد اساسی در این سطح نه متأثر از تحلیل های نتیجه گرایانه یا تحلیل های ناظر به پیش بینی شرایط آتی بلکه برگرفته از مبنای حقوقی مورد پذیرش باشد؛ آن منطقی که به تدبیر و سیاست گذاری های روزمره اقدام می کند، نمی تواند به تنظیم قواعد پردازد. به بیانی تسامحی، اگر تدابیر

مربوط به شیوه کنترل توپ و همکاری بازیکنان برای انجام بازی مبتنی بر منطق نتیجه گرایانه و ناظر به هدفی چون «فرستاده شدن توپ به

دروازه یکی از طرفین» صورت پذیرد، چنین قواعد اساسی نه مبتنی بر رویکردی نتیجه گرایانه بلکه متکی بر رویکردی تکلیف محورانه تنظیم شود؛ رویکرد یا منطقی که «اصالتاً» توجهی به نتایج ندارد؛ در نتیجه همان منبعی که تعیین کننده حق برخورداری هاست باید این مهم را برعهده داشته باشد؛ ممکن است در جامعه ای «رضایت همه افراد» ملاک تعیین کننده حقوق باشد؛ و البته ممکن است در جامعه ای قواعد منتسب به آموزه های اسلامی به عنوان مبنای تعیین انتقال حقوق برگزیده شود. به عنوان مثال فرض کنید تنظیم قواعد براساس درک ما از آموزه های اسلامی ما را به کم کردن ارتفاع دروازه مستضعفین و افزایش ارتفاع دروازه کنزکنندگان اموال راهنمایی کند. در این مرحله دیگر نمی توان با منطق متعارف به توجیه و تحلیل این قواعد پرداخت. در این مرحله، احراز عادلانه بودن یا همان مشروع بودن این قاعده برای یک مسلمان کافی است، اینکه نتیجه آن چه می شود چندان مهم نیست. نکته اصلی در تفاوت منطق سیاست گذاری در این دو سطح آن است که چه بسا ما در نقش طراحان سازوکارهای اقتصادی قصد کمک به طبقه مستضعف را داشته باشیم و نه تنها در عرصه تدابیر مریب گری بلکه در سطح طراحی قواعد نیز متکی بر دانش خود به طراحی هایی دست بزنیم، اما پس از اجرایی شدن مجموعه قواعد اساسی و نیز تدابیر متعارف، می بینیم که اتفاق مورد نظر روی نداده و به هدف مطلوب



بودن نظام آموزشی»، «ماهیت پول و بالتبع خلق پول توسط بانک مرکزی و بانک‌ها» یا «رابطه میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی (همچون شهرداری‌ها)» اظهار نظر نماید، خصوصاً آن‌که قانون اساسی یک کشور نیز نتیجه تلاش‌های مجموعه‌ای از انسان‌ها، علیرغم دقت نظر و سعی بلیغ‌شان در تدوین آن بوده است. بنابراین وظیفه تنظیم‌گران و مصلحان اجتماعی و اقتصادی، نخست توجه به چارچوب‌ها و قواعد صریح یا غیرمصرح حاکم در فضای حکمرانی اقتصادی است. پس از تصریح قواعد جاری، باید به چارچوب‌ها و قواعد بدیل نیز نظر داشت؛ هدف از این دقت‌ورزی گزینش قواعدی است که قابل استناد به مجموعه آموزه‌های اسلامی است. بر واضح است که بر حسب تقسیم‌کارهای علمی صورت گرفته در حال حاضر، برای گام برداشتن در این مسیر، افزون بر رویکرد فقهی و حقوقی، نیازمند مواجهه‌ای میان‌رشته‌ای نیز هستیم. پس از طی فرایندی اجتهادی و بدون درگیر شدن با منطوق‌های نتیجه‌گرایانه، می‌بایست قواعد اساسی مربوطه در عرصه‌های مورد نظر تصریح شود. پس از آن می‌توان ناظر به اهدافی چون اثربخشی یا کارایی به مهندسی تدابیر و سازوکارهایی ذیل آن قواعد اقدام نمود.

پی‌نوشت

- [۱]. تسهیلاتی که با الزام دولت و برای اهدافی چون بهبود وضعیت اشتغال یا حمایت از صنایع خاص، بانک موظف به پرداخت آن است.
- [۲]. برگرفته از مک‌اینترایر، السدیر، ۱۳۹۰. در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها. ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی؛ ص ۲۱.
- [3]. Becker, Gary S., and Julio Jorge Elias. 2007. "Introducing Incentives in the Market for Live and Cadaveric Organ Donations." *The Journal of Economic Perspectives*, 3-24.
- [۴]. برای اطلاع از راهکار پیشنهادی این دسته از اقتصاددانان در این مسئله به مقاله زیر مراجعه شود:
نصیری اقدم، علی، محمدجواد رضائی و مهدی موحدی بکنظر، ۱۳۹۴. «چگونگی افزایش تعداد پیوندهای کلیه»، *نشاء علم*، دوره ۵، شماره ۲، ۶۵-۷۰.
- [5]. Hayek, Friedrich August von. 1975. "The Pretence of Knowledge." *The Swedish Journal of Economics* 77 (4): 433-42.

نرسیده‌ایم. همان‌طور که اشاره شده در اینجا ادعا آن است که اطمینان و باور ما به قواعدی چون «دو برابر شدن ارتفاع دروازه کنزکنندگان مال» از جایی دیگر است. شاید شبیه‌سازی اظهار نظریکی از اقتصاددانان در اینجا مناسب باشد که «من دانش ناقص ولی درست را، حتی اگر بسیاری از چیزها را نامشخص و غیرقابل پیش‌بینی باقی بگذارد، به تظاهر به دانش دقیق که ممکن است غلط باشد، ترجیح می‌دهم.» [۵] به همین ترتیب یک طراح سازوکارهای اقتصادی که قصد تنظیم قواعد اساسی را دارد، اساساً در پی بررسی اثر تقسیم مساوی درآمدهای نفتی میان مردم حال حاضر جامعه»، «ممنوعیت بانکداری خصوصی» یا «عمومی بودن بهداشت و آموزش پزشکی» بر شکاف طبقاتی یا رشد اقتصادی نخواهد بود، اگر که فرضاً هر سه قاعده فوق را مستظهر به آموزه‌های اسلامی بدانند.

۴. دقیقاً چه باید کرد؟

ممکن است این پرسش مطرح شود که مگر رویه عمومی در کشورها در حال حاضر به همین ترتیب نیست؟ مگر اسنادی چون قانون اساسی، چنین نقشی را بر عهده ندارند؟ مگر نه اینکه مجموعه تدابیر و سیاست‌گذاری‌های متعارف، همگی ذیل اصول قانون اساسی کشور تنظیم می‌گردد؟

منظور از قواعد اساسی اقتصادی مورد نظر در این نوشتار، قواعدی است که شیوه توزیع حقوق و رفع تعارضات را در هر حوزه از موضوعات اقتصادی مشخص می‌کند. طبیعی است که این قواعد اساسی می‌تواند ذیل اصول اقتصادی قانون اساسی تعریف شود، اما نمی‌توان از قانون اساسی انتظار داشت که راجع به همه قواعد لازم‌الرعایه در موضوعاتی چون «شیوه توزیع مواهب طبیعی»، «میزان عمومی یا خصوصی